



محمود احمدی‌نژاد نیز از افرادی بود که اولی حکم فرمانداری را به ایشان دادم و به فرمانداری ماکو منصوب کردم. آقای صادقیانی که هم به فرمانداری سلماس منصوب کردم که بعد چند دوره نماینده مجلس بودند. آقای جلایی‌پور را هم فرماندار مهاباد گذاشته بودم که برادر چند تا شهید بود. ایشان آن موقع عنصر خیلی فعال و خوبی بود، ولی بعد دکترا گرفت و خط و ربط سیاسی‌اش نیز نسبت به سابق فرق کرد و طرفدار جریان اصلاح‌طلبی و حزب مشارکت شد. آقای انصاری را هم به فرمانداری نقده منصوب کردم که بعد سفیر ایران در انگلیس شد. فردی را که به فرمانداری سردشت منصوب کردم، بعد فرمانده سپاه آذربایجان شرقی شد و رشد خیلی بالایی داشت. آقای تابع را فرماندار می‌اندوآب گذاشتم که بعد نماینده مجلس شد. آقای ضیایی را به عنوان بخشدار شاهین‌دژ منصوب کرده بودم که بعدها فرماندار کرج شدند و دو دوره نماینده مجلس بود و بعد مدیرکل خدمات بانک مرکزی شد. آقای عبدالعلی‌زاده را هم به عنوان شهردار ارومیه منصوب کردم که بعد استاندار آذربایجان شرقی شد. بعد هم نماینده شد و رد صلاحیتش کردند. آقای هاشمی‌رفسنجانی برای اینکه این مسأله را جبران کند، به او کمک کرد و وزیر مسکن و شهرسازی شد.

پاکسازی نیروهای نظامی و امنیتی استان

یکی از اقدامات من برای تأمین امنیت استان، تغییراتی بود که در سپاه، کمیته، ارتش، ژاندارمری و شهربانی ایجاد کردم. در آن موقع

همبستگی و همکاری‌شان در عمل، بر مبنای اطلاعات دقیق، مسأله خیلی مهمی بود؛ چون شایعه، خبر و بحث‌های انحرافی در منطقه کردستان زیاد بود. ما در مورد بازرانی‌ها هم این کار را کردیم. ادريس و مسعود بازانی را کنترل کردیم و آنها را در منطقه‌ای استقرار دادیم. بدین ترتیب جلو‌رفته‌هایی را گرفتیم که در منطقه می‌توانست اتفاق بیفتد، چون هنوز بعضی از مسائل همچنان ادامه دارد، خیلی جزئیات آن را نمی‌گوییم. ما گروهی هم درست کرده بودیم تا بتوانیم گروگان‌هایی را که از ما گرفته بودند، با آنها مبادله کنیم و آزاد شوئند. سعید عابدین‌زاده و چند نفر مسئول بودند و توانستیم چهارپنج نفر از بچه‌هایی را که گرفتار شده بودند و از نیروهای ارزشی و نیروهای کیفی بودند، با معاوضه آزاد کنیم. حوادث و ترورهایی مثل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و نخست‌وزیری در تهران می‌توانست مملکتی را متلاشی کند، اما ما زیربنا را در استان درست ساخته بودیم، بلافاصله بعد از این دو حادثه رفتیم با مسئولان، روحانیت، سپاه، معتمدین و حتی سران عشایر صحبت کردیم؛ آنها را توجیه می‌کردیم که این حادثه بسیار غم‌انگیز است، اما باعث تداوم خواهد شد و این معنی‌اش فروپاشی نیست. امام هم با هوشمندی بلافاصله افراد را منصوب می‌کردند، یعنی بلافاصله بعد از شهادت آیت‌الله بهشتی، جانشین ایشان را منصوب کردند و این نشان می‌داد نظام از بالا فرماندهی، رهبری و مدیریت می‌شود و اگر سرریزی می‌افتد پرچمش را سرباز دیگری برمی‌دارد و اتفاق خاصی در لیت نظام به وجود نمی‌آید. درایت، هوشمندی، اقدام سریع، تصمیم‌گیری و حرف‌هایی که حضرت امام پس از حوادث می‌زدند، به نظر من استحکام نظام را صدچندان می‌کرد و هر چند که ما با عقل ضعیف و تجربه کم خودمان خیلی احساس نگرانی می‌کردیم، با آن حرکت امام جرأت پیدا می‌کردیم و به دل حادثه می‌رفتیم و خدا هم کمک می‌کرد و مسائل حل می‌شد.

مطرح شدن نام من برای نخست‌وزیری

پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری در هشتم شهریور ۱۳۶۰ تا انتخاب رئیس‌جمهور جدید و نخست‌وزیری میرحسین موسوی، در محافل یا جلسات سیاسی نام افراد متعددی برای تصدی نخست‌وزیری مطرح می‌شد. اسم من نیز در یکی از جلسات شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی مطرح شده بود. من آن زمان از این‌موضوع مطلع نشدم، اما به تازگی آقای جواد منصوری که آن زمان از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود، و شمال کرده‌اند چنین موضوعی آن زمان مطرح شده است.

انتخاب میرحسین موسوی به نخست‌وزیری

یکی از وقایع آن دوره که استاندار آذربایجان غربی بودم، انتخاب میرحسین موسوی به نخست‌وزیری بود. نام پنج نفر به عنوان نخست‌وزیر پیشنهادی برای معرفی به مجلس ارائه شده بود یا مطرح بودند؛ مهندس محمد غرضی، دکتر علی‌اکبر ولایتی، سید علی‌اکبر پرورش، مهندس میرحسین موسوی و سیدمصطفی میرسلیم. یک بار در مجلس به صورت غیرعلنی نام آقای دکتر ولایتی هم برای نخست‌وزیری مطرح شده بود، اما مجلس رأی تمایل به ایشان نداده بود. پس از آن حاج احمدآقا بشدت دنبال این بود که آقای غرضی، نخست‌وزیر شود. من اقدامی تاریخی کردم و با استانداران خوزستان، ایلام، همدان، کرمانشاه و کردستان تماس گرفتم و

دعوت کردم به ارومیه آمدند. با آنها یک جلسه هفت هشت ساعته در استانداری آذربایجان غربی داشتم. در این جلسه ما اعتقاد داشتیم که تعیین نخست‌وزیر برای ما، به عنوان استاندارانی که در جنوب و غرب و شمال‌غرب یا جنگ درگیر هستیم، خیلی مهم است. نخست‌وزیراگر مفاهیم و ابعاد حمایتی جنگ، پشتیبانی جنگ، لجستیک جنگ و رسیدن به مردم و مسائل اداره این مناطق را نداند و وارد نباشد، کسانی که آسیب خواهند دید، مردم این مناطق هستند. یعنی از شمال‌غرب گرفته تا غرب و ایلام و خوزستان مردم آسیب می‌بینند و منطقه را تخلیه می‌کنند و بخشی از کشور از دست می‌رود و حادثه تاریخی که باعث جدا شدن افغانستان یا آذربایجان یا ترکمنستان و حتی تاجیکستان شده است، دوباره تکرار می‌شود. می‌خواستیم برای حفظ کشورمان یک اقدام انقلابی کنیم؛ لذا بدون اینکه به وزارت کشور یا جایی بگوییم، استاندارها را دعوت کردم و آقایان استاندارها هم به لطف و اعتمادی که به من داشتند، همه تشریف آوردند. در آن جلسه مسائل مختلفی بحث و تجزیه و تحلیل شد و به این نتیجه رسیدیم در این مقطع بهترین فرد مناسب برای نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی است. افراد دیگری را که نام‌شان مطرح بود، به دلایلی رد کردیم. جمع‌بندی‌مان این شد که آقای میرحسین موسوی بهترین گزینه است.

ما ماتریسی درست کردیم که اسامی پنج نفر مطرح برای گزینه نخست‌وزیری در آن آمده بود. در ستون افقی هم حدود ۲۳ سرفصل از خصوصیات که یک نخست‌وزیر باید در آن مقطع دارا بود، نوشته بودیم. پس از آن بحث و بررسی کارشناسی به آنها امتیاز می‌دادیم و در نهایت جمع امتیازات و نظرات را در جدولی آوردیم که آقای میرحسین موسوی بالاترین امتیاز را آوردند. بعد از آنجا من با حاج احمدآقا تماس گرفتم و گفتم که من چنین کاری را انجام داده‌ام و همه آقایان استانداران هم اینجا هستند. اگر اجازه بدهید ما بیاییم تهران خدمت حضرت امام برسیم و نظرم‌ان را بگوییم، البته نگفتم چه کسی را تعیین کرده‌ایم. حاج احمدآقا گفتند باشد فردا بیایید. ما شب حرکت کردیم و ساعت ۱۱:۱۵ روز بعد به جماران رسیدیم و نماز را پشت سر حضرت امام خواندیم. بعد خدمت ایشان نشستیم و من گفتم که نمایندگی این آقایان را برعهده دارم و توضیح دادم که چنین کاری را انجام داده‌ایم، چنین بحث‌هایی کرده‌ایم و استدلال‌مان را گفتم. دلیل جمع شدن و جمع‌بندی‌مان را هم گفتم. من عرض کردم برای صرفه جویی در وقت اگر حضرت عالی صلاح بدانید، فقط دلایلی که آقای مهندس میرحسین موسوی می‌توانند موفق‌تر جبهه و کشور را حمایت کنند و موجب انسجام بیشتری در این وضعیت باشند، خدمت‌تان عرض می‌کنم. اگر حضرت عالی صلاح دیدید در انتخاب بین این پنج نفر نظر ما استانداران را هم در مجموعه ملاحظات دیگر لحاظ کنید. حضرت امام از نوع گزارشی که ما دادیم، نوع دلسوزی، نوع تجزیه و تحلیل‌مان و مطالبی که گفته بودیم، خرسند شدند و پذیرفتند و فرمودند که این مطالب را به آقای هاشمی‌رفسنجانی و آقای خامنه‌ای منتقل کنید و به حاج احمدآقا گفتند راه را باز کنید که سریع این موارد را به آقایان هاشمی و خامنه‌ای برسانند. بیرون از اتاق حاج احمدآقا من را به خانه‌ای در انتهای کوچه جماران برد و گفت: «کاش قبلاً به من می‌گفتی چون من حضرت امام را قانع کرده بودم که آقای غرضی نخست‌وزیر بشود و قرار بود امروز یک نامه به آقای



اولین جلسه مجلس شورای اسلامی پس از حادثه هفتم تیر در دهم تیر ماه ۱۳۶۰ با حضور جانبازان حادثه انفجار حزب جمهوری برگزار شد؛ چون تعداد زیادی از نمایندگان شهید شده بودند و تعداد نمایندگان کم شده بود، مجلس به حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه نمی‌رسید، اما وضعیت بحرانی بود و تشکیل جلسه در آن اوضاع ضرورت داشت. برای همین با خانواده‌های مجروحان هفتم تیر هماهنگی صورت گرفت تا نمایندگان مجروح، با وجود گذشت زمان اندکی از هفتم تیر در مجلس حضور پیدا کنند. با خانواده آقای کیاوش هم صحبت کردند و ایشان موافقت کرد. صبح دهم تیر ۱۳۶۰ آقای کیاوش را با تخت بیمارستان و در حالی که سرم و کیسه خون به او وصل بود، از بیمارستان شهید مصطفی خمینی به مجلس بردند. با آمدن او و چند نفر دیگر از مجروحان به مجلس، و رسمیت پیدا کرد. این صحنه متأثرکننده بود؛ چون ما آیت‌الله بهشتی را از دست داده بودیم

تاریخ شفاهی



پاکسازی در نیروهای مسلح

یکی از اقدامات من برای تأمین امنیت استان تغییراتی بود که در سپاه، کمیته، ارتش، ژاندارمری و شهربانی ایجاد کردم. در آن موقع شورای فرماندهی سپاه را آقایان حسین علایی، مهدی باکری، صادق محصولی و اگر اشتباه نکنم اکبر منفرد برعهده داشتند. فرمانده کمیته را که عوض کردم الان اسمش یادم نیست، اما نیروی خوبی را به جای او گذاشتم. قرارگاه شمال غرب را هم درست کرده بودم و پاکسازی را انجام دادیم. یکی از بزرگ‌ترین کارهایی که در استان انجام دادیم، این بود که با کمک سرهنگ نجف‌دری، سرهنگ صیاد شیرازی، حسین علایی، مهدی باکری و نیروهایی که در دو مرحله از اصفهان آوردیم، اقدام به پاکسازی نیروهای نظامی و امنیتی استان کردیم. ما در یک مرحله هشتصد نفر و در مرحله بعد چهارصد نفر از نیروهای اصفهانی را جایگزین کرده و افراد مورداعتماد را به کار گرفتیم و امنیت را برقرار کردیم. کار بدین شکل بود که کردها پشت نیروهای ما بودند؛ یعنی نیروهای سپاه، بسیج و بخشی از نیروهای انتظامی حضور داشتند و هوایتیروز پشت سرشان پشتیبانی می‌کرد و در کنار آن نیروهای کردی را که مسلح کرده یا اسلحه‌هایشان را مجاز تلفی کرده بودیم و به آنها حقوق می‌دادیم نیز به ماکمک می‌کردند.

وزیری انتخاب کنید بروید از کسی که احتمال رئیس‌جمهورشدنش بیشتر است، نظر بخواهید. اگر قبولش دارد، به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کنید. مدت آن مهم نیست، ولی سرپرست یا موقت نگذارید. گفتند حرف درستی است. آقای هاشمی با آقای خامنه‌ای صحبت کردند؛ چون نظراین بود که آقای خامنه‌ای کاندیدا شوند و احتمال رئیس‌جمهورشدن ایشان نیز زیاد بود. وقتی به آقای خامنه‌ای گفته بودند که آقای مهدوی کنی هم چنین چیزی گفته‌اند، ظاهراً ایشان فرموده بودند که بله آقای مهدوی خوب هستند و حرف‌شان هم درست است و نخست‌وزیر باشند. بعد آمدند به من گفتند، شما نخست‌وزیری را قبول کنید. من هم قبول کردم و سفت پای کار ایستاده‌ام. بعد از آنکه آقای خامنه‌ای رئیس‌جمهور شدند، در روزنامه جمهوری اسلامی مقاله‌ای زدند و گفتند تمام نخست‌وزیرهای بعد از انقلاب فاقد شرایط لازمی که من می‌خواهم بوده‌اند. در نتیجه از اول انقلاب، که آقای بازرگان نخست‌وزیر بوده است، تا امروز بعضی از آنها تعدادی و بعضی همه آن ده شرط لازم نخست‌وزیری را که من اعتقاد دارم، ندارند. من را هم در آنجا شامل آنها آورده بودند. آقای مهدوی کنی سپس توضیح دادند و گفتند در زمانی که شهید رجایی نخست‌زیر بود، من وزیر کشور بودم و همیشه پشت سرآقای رجایی حرکت می‌کردم. پشت سرش نماز می‌خواندم و حتی در ورود و خروج از یک اتاق یا یک بازدید همه جا پشت سر ایشان راه می‌رفتم. من به ولایت فقیه و به این نحوه حکومت اسلامی اعتقاد دارم. اگر من و آقای خامنه‌ای با هم کاندیدا می‌شدیم و رأی تقسیمی می‌شد، مثلاً دوازده میلیون رأی ایشان می‌آورد و چهار

خامنه‌ای بدهیم.» من گفتم: قرارمان با استانداران این بود که فقط به حضرت امام بگوییم. ما رفتیم پیش آقای هاشمی‌رفسنجانی و مطالب را کامل توضیح دادیم. آقای هاشمی‌رفسنجانی فرمودند که شما اول منزل آقای مهدوی کنی بروید و با ایشان هم صحبت کنید و بگویید انتخاب اول شما آقای مهدوی کنی است و اصرار هم نکنید، ایشان به دلایلی نمی‌پذیرد، بعد آقای میرحسین موسوی را مطرح کنید.

پس از جلسه با حضرت امام، استانداران به دلیل مشغله کاری باید به استان‌های خود برمی‌گشتند. از طرف دیگر چون بدون اجازه آمده بودند، وزارت کشور هم حساس شده بود که یکباره استانداران در محل خدمت خود نیستند؛ بنابراین به من، آقای تولایی و آقای رحمانی مسئولیت دادند که برویم و با آیت‌الله مهدوی کنی صحبت کنیم. ما شب حدود ساعت ۹:۱۵ به منزل آقای آیت‌الله مهدوی کنی رفتیم و موضوع را مطرح کردیم. گفتیم ما جلسه‌ای گذاشته‌ایم و جمع بندی کرده‌ایم و به چنین نتیجه‌ای رسیده ایم. ابتدا خدمت حضرت امام رفتیم و با نظر ایشان با آقای هاشمی‌رفسنجانی هم دیدار و موضوع را مطرح کردیم. ایشان گفتند که اول با شما صحبت کنیم. بعد از اینکه شام خوردیم، آقای مهدوی کنی فرمودند: موقعی که انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی پیش آمد و آقای خامنه‌ای را هم در مسجد تئور کردند و ایشان آسیب دیدند و در بیمارستان بودند، بحثی راجع به اینکه چه کسانی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر باشند، مطرح شده بود. بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری، موقعی که قرار شد آقای خامنه‌ای برای ریاست‌جمهوری کاندیدا شوند، حاج احمدآقا از دفتر حضرت امام به من زنگ زدند و گفتند شما هم کاندیدا شوید. من اصلاً قصد نداشتم کاندیدا شوم؛ چون گفتند امام فرموده‌اند کاندیدا شوید، برای ریاست‌جمهوری کاندیدا شدم. یک روز مانده به انتخابات، حاج احمدآقا زنگ زدند و فرمودند که امام نظرشان این است که شما استعفا بدهید. من هم گفتم چشم و رفتم استعفا دادم. موقعی که نتیجه انتخابات را اعلام کردند، آرای آقای خامنه‌ای شانزده میلیون رأی و آرای آقای مهدوی کنی و رأی‌های باطله مجموعاً ۲۳۵ هزار رأی اعلام شد. خب من خیلی آزرده شدم؛ من که نمی‌خواستم کاندیدا شوم. امام فرمودند و من هم پذیرفتم و بعد که گفتند استعفا بدهم، باز هم قبول کردم، اما اعلام نتایج به این شکل بود که بگویند آقای مهدوی کنی و رأی باطله ۲۳۵ هزار رأی بوده است که موجب ناراحتی من شد. موضوع دوم اینکه بعد از انفجار دفتر رئیس‌جمهور و شهادت آقای رجایی و باهنر، سراغ من آمدند که شما نخست‌وزیری موقت را بپذیرید. من گفتم در این وضعیت کشور که همه چیز با حمله منافقین و خارجی‌ها در تلاطم است، خود ما اگر بپذیریم یک دولت موقت بگذاریم، می‌گویند این نظام رفتنی است. بهتر است شما هر که را می‌خواهید برای نخست